



پس آفریننده خود را در روزهای جوانی‌ات به یاد آور، پیش از آنکه روزهای بلا فرا رسد، و سالهایی بیاید که بگویی: «مرا از اینها لذتی نیست»؛ 2پیش از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان به تاریکی گرایند، و ابرها پس از باران بازگردند؛ 3آنگاه که محافظان خانه لرزان شوند، و پهلوانان سر خم کنند؛ آنگاه که آسیاب‌کنندگان از فرط کم‌شماری از کار بازایستند، و دیدگان آنان که از پنجره می‌نگرند کم‌سو شود؛ 4آنگاه که درها در خیابان بسته شود، و صدای آسیاب خفیف گردد؛ آنگاه که آدمی از صدای پرندگان برخیزد، اما آهنگ نغمه‌سرایان شنیده نشود؛ 5آنگاه که انسان از بلندیها بهراسد، و از خطر راهها ترسان شود؛ آنگاه که درخت بادام شکوفه آورد، و مَلخ خود را به‌سختی بر زمین بکشد، و آتش اشتیاق شعله برنکشد. آنگاه آدمی به منزلگه جاودانی خویش رهسپار می‌شود، و نوحه‌گران در کوچه‌ها روان می‌گردند؛ 6پیش از آنکه ریسمان نقره بگسلد، یا قَدَح زرین بشکند؛ پیش از آنکه سَبُو نزد چشمه خُرد شود، یا چرخ نزد آب‌انبار بشکند، و 7خاک به زمینی که بر آن بود بازگردد، و روح نزد خدایی که آن را بخشید، رَجعت کند.

هنگامی که ما انسان‌ها جوان هستیم، دوست داریم خیلی زود بزرگ شویم. با این حال، با افزایش سن، پول زیادی خرج می‌کنیم تا دیگر پیر نشویم. مهمتر از همه، ما نمی‌خواهیم پیر به نظر برسیم، بنابراین پول زیادی صرف می‌کنیم تا جوان به نظر برسیم! همه ما اینطوریم. فرد جوان می‌خواهد پیر شود و فرد پیر می‌خواهد جوان شود. ما انسان‌ها نمی‌خواهیم دقیقاً همان کسی باشیم که اکنون هستیم. و به همین دلیل است که ما همیشه به نحوی ناراضی باقی می‌مانیم. امروز ما یک متن غیر معمولی از کتاب مقدس می‌شنویم. این متن از کتاب جامعه آمده است و مجموعه‌ای از خردها است که به ما توصیه‌های عملی برای زندگی عادی می‌دهد. امروز آن متن می‌خواهد به ما توضیح دهد چگونه می‌توان با افزایش سن مقابله کرد. این متن نه تنها افراد مسن بلکه جوانان را نیز مورد خطاب قرار می‌دهد. او به جوانان توصیه می‌کند که از سنین جوانی با شرایط پیر شدن دست و پنجه نرم کنند. او به سالمندان توصیه می‌کند که پیری را بپذیرند. او به هر دوی آنها توصیه می‌کند که با مرگ دست و پنجه نرم کنند زیرا مرگ بر پیر و جوان غلبه می‌کند. در اینجا، متن به طوری ملموسی توضیح می‌دهد چه چیزی در سنین بالا به لحاظ عملی اتفاق می‌افتد. وقتی گفت که آفتاب و نور و ماه و ستارگان به تاریکی گرایند، منظور این است که حافظه ضعیف می‌شود. با افزایش سن، آدم رمزهای عبور خود و حتی شماره تلفن خود را فراموش می‌کند و باید تعداد زیادی کاغذ با خود حمل کند تا بتواند همه قرارهای خود را حفظ کند. هنگامی که می‌گوید: «محافظان خانه لرزان شوند» منظورش این است که بازو‌ها دچار لرزش شده‌اند. در سن پیری کسی حتی نمی‌تواند یک فنجان قهوه را در دست بگیرد بدون اینکه همه چیز روی زمین ریخته شود. «پهلوانان سر خم کنند» یعنی باید پاهای ضعیفی را پشت سر خود بکشید و «آسیاب‌کنندگان از فرط کم‌شماری از کار بازایستند»، به فرد پیری بدون دندان اشاره می‌کند که نمی‌تواند غذا بجود. و «دیدگان کم‌سو از پنجره» به چشمان ضعیف و «درهای بسته» به گوش‌هایی که اشاره می‌کنند. آواز پرندۀ صدای خشخاش، برای فرد پیری هستند که به سختی آنها را می‌شنود. بلاخره کل بدن مانند کاسه شکسته‌ای است که از بین می‌رود. هیچ یک از اینها چشم‌اندازهای خوش‌بینانه‌ای از آینده برای زندگی ما انسان‌ها نیستند. تینا ترنر، یکی از معروف‌ترین خواننده‌های جهان، در هشتادمین تولد خود نوشت: "من اکنون به سنی رسیده‌ام که ابتدا نیاز به دندان و سمعک دارم تا بی‌رسم عینک من کجاست." ما می‌توانیم در مورد چنین مواردی مسخره کنیم. با این حال ما از افزایش سن خوشحال نیستیم. اما چگونه با آن برخورد می‌کنیم؟ یا چیزی جز لذت بردن از زندگی اکنون باقی‌مانده است تا زمانی که پیری برسد؟ متن کتاب مقدس امروز ما را با نگاهی درباره پیر شدن شوکه می‌کند و با این حال فقط در پایان به ما نشان می‌دهد چگونه می‌توانیم با آن کنار بیاییم. و با این کار، هم جوانان و هم افراد مسن را به یاد مرگ می‌اندازد. "خاک به

خاک و خاکستر به خاکستر» این سرنوشت انسان است. و همچنین آخرین کلمه ای است که کتاب واعظ به عنوان خلاصه ای از کل کتاب خود می نویسد. اما با این جمله هنوز به پایان نمی رسد، زیرا او ما را تنهای در کنار قبر نمی گذارد، بلکه دست ما را می گیرد و ما را نه به انتها، بلکه به آغاز زندگی می رساند. او ما را به آغاز خلقت انسان می رساند. ما به یاد داریم وقتی خدا انسان را آفرید، نفس خود را در بینی انسان دمید. فقط در آن زمان او به یک شخص تبدیل شد. انسان فقط از طریق نفس زنده ی خدا به سرنوشت و هدف خود رسید. انسان برای خدا آفریده شده و باید برای خدا زندگی کند. در نهایت ما فقط از طریق خدا به سرنوشت خود می رسیم. پیام واعظ در مورد افراد مسن و همچنین جوانان صدق می کند. به هر دو تایید می کند: در پایان به سوی خدا باز می گردیم. این نقطه عطف ماست! این شانس ماست! و این صلح و آرامش ماست! و به همین دلیل است که او به جوانان و پیران می گوید: به خالق خود ببینید! من در ابتدا گفتم که مردم هرگز از سن خود راضی نیستند. وقتی جوان هستند می خواهند پیر شوند و وقتی پیر می شوند می خواهند جوان شوند. این ناراضی نه تنها به افزایش سن مربوط می شود، بلکه به سایر موارد نیز مربوط می شود. درست است که مردم هرگز راضی نیستند. در گفتگویی در اطراف لایزیگ، یک زن مسن گفت: "ما در مورد همه چیز گلایه می کنیم! ما درباره جوانان گلایه می کنیم، درباره دفع زباله، درباره سیاستمداران و غیر... و بیشتر از همه وقتی چیزی نداریم که درباره آن گلایه کنیم، گلایه می کنیم!" "ما یک جامعه ناراضی هستیم و در سطح بالایی شکایت می کنیم. واعظ می خواهد ما را از این ناراضی نجات دهد. کلمه ناراضی اساساً به این معناست: "نداشتن صلح و آرامش" واعظ می خواهد ما را از این شرایط نجات دهد. بسیاری از شعرها می خواهند به صلح و آرامش خدا اشاره کنند. کلمه صلح در عهد عتیق معنایی فراتر از عدم جنگ دارد. صلح کل زندگی انسانی را احاطه می کند. صلح و آرامش شامل زندگی بیرونی و روحی است. از این نظر، صلح به معنای کامل شدن است! و این دقیقاً همان جایی است که واعظ می خواهد ما را تغییر دهد. او می خواهد که ما از برکت فراوانی خدا در سن پیری و جوانی زندگی کنیم. او می خواهد که ما شفا پیدا کنیم و آرامش داشته باشیم. این کار را می کند وقتی ما را به سوی خدا می رساند. به ما نشان می دهد که سرچشمه آرامش از خدا ناشی می شود. و ما می توانیم آن را در هر سنی و در هر مرحله از زندگی تجربه کنیم. ما می توانیم در هر سنی و در هر شرایطی خدا را ستایش کنیم. "ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هر چه در درون من است، نام قدوس او را متبارک خواند!" وقتی بتوانیم در هر شرایطی خدا را ستایش و سپاسگزاری کنیم، ما راضی هستیم و آرامش به خانه باز می گردد! ما می توانیم دوباره راضی باشیم، حتی اگر مجبور باشیم با دست لرزان به دنبال عینک خود بگردیم و نام نوه های خود را فراموش کرده باشیم. صلحی که سلیمان درباره آن صحبت می کند بیش از یک تمرین و بیش از یک احساس است. بنابراین او به خدا اشاره می کند. از نظر خدا، صلح یک نظریه نیست بلکه یک واقعیت است. این آرامش خدا هیچ وقت از بین نمی رود. نه از طریق سن، نه از طریق بیماری، و نه از طریق نفرت یا جنگ. خدا نمی خواهد فقط به ما آرامشی بدهد که بتوانیم رویای آن را داشته باشیم یا در مورد آن فلسفه پردازیم. او می خواهد صلح به واقعیت تبدیل شود! او می خواهد که صلح ملموس باشد. در عیسی این صلح خدا فقط یک نظریه نیست بلکه به یک واقعیت تبدیل می شود! عیسی راه صلح خدا را در اینجا روی زمین طی کرد تا صلح به ما برسد. و دقیقاً در مسیر خود، عیسی به ما نشان می دهد که صلح او کامل است. راه او راهی برای رنج بردن بود. او اغلب مورد نفرت و تحقیر قرار می گرفت. و دقیقاً در این شرایط بود که مشخص شد آرامش او غیر قابل شکست است. ویژگی متمایز او به عنوان پیام آور صلح، زخم هایی بود که ما انسان ها به او وارد کرده ایم. زیر سایه ی این عیسی و زیر صلیب او ما دور هم جمع شده ایم. پیر، جوان، از شرق و غرب ما در آنجا جمع شده ایم و او ما را در آغوش می گیرد و به سوی خدای زنده باز می گردد. و خدا آنچه را که همیشه متعلق به او بوده پس می گیرد! صلح و آرامش خدا همراه با شما باد! آمین